

درس هفتم: باران محبت

اصناف*: جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها

وسائط*: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می‌رسند. [وسایل؟!]

مقام: منزلت، رتبه، جایگاه،

(حق تعالی چون اصنافِ موهوبات می‌آفرید، وسائطِ گوناگون در هر مقام، بر کار کرد.)

خالق: آفریننده

طین: گل (تین: انجیر)

(پون کار به خلقتِ آدم رسید، گفت: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِين.»)

مُشْتَبِه*: اشتباه‌کننده، دچار اشتباه

مشتبه شدن*: به اشتباه افتادن (همعی را مُشْتَبِه شد؛ گفتند: «نه همه تو سافته‌ای؟»)

اختصاص: ویژگی، ویژه کردن، مخصوص بودن (گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست»)

معرفت: شناخت، آگاهی، بینش

تعبیه کردن*: قرار دادن، جاسازی کردن. (در او گنج معرفت تعبیه فوادم کرد.)

جبرئیل: یکی از چهار فرشته مقرب الهی که وحی را بر پیغمبران نازل می‌کرد، فرشته وحی.

(پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور.)

حضرت*: پیشگاه، آستانه، درگاه

خلیفه*: خلیفه، جانشین (تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.)

عزت: احترام، بزرگی، ارجمندی

ذوالجلالی: بزرگواری، شکوهمندی

قرب*: هم‌جواری، نزدیک شدن

تاب: تحمل، توان، قدرت (پیچ و شکن، چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف هست)

(به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقتِ قرب ندارم و تابِ آن نیارم)

بُعد: دوری، فاصله، [متضاد قُرب] (بعید: دور)

قربت: نزدیکی (غربت: دوری، جدایی)

(من نهایت بُعر اختیار کردم، که قُربت را فطر بسیار است.)

میکائیل: یکی از چهار فرشته مقرب الهی، فرشته تقسیم روزی

اسرافیل: یکی از چهار فرشته مقرب الهی، فرشته صور، نام فرشته‌ای است که هنگام برپایی قیامت در صور خواهد دمید.

(میکائیل را فرمود: «تو برو، او برگشت. همچنین سوگند بردار. اسرافیل را فرمود: «تو برو.»)

عزرائیل: یکی از چهار فرشته مقرب الهی، ملک‌الموت، فرشته مرگ

طوع: اطاعت، فرمانبری، فرمانبرداری (هم‌خانواده اطاعت، مطیع، مطاع)

رغبت: میل و اراده، خواست [رقیب: حریف، هریک از دو تن در مسابقه یا جنگ]

اکراه: ناپسندی، بی‌میلی، کسی را به زور به کاری واداشتن (هم‌خانواده کریه و مکروه)

(عزرائیل را فرمود: «برو؛ اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و به اِیبار، برگیر و بیاور.»)

قهر: غضب، خشم، زور

قبضه: یک مشت از هر چیزی

(عزرائیل پیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جمله زمین برگرفت و بیاورد.)

دو اسبه: شتابان، با عجله (کنایه).

(آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد. عشق، هالی دو اسبه می‌آمد.)

ملایکه: جمع مَلک، فرشته‌ها

تحیّر: حیرانی، سرگردانی

(همگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تغییر بمانده)

ذلیل: پست، حقیر، خوار، زبون، فرومایه (ذلت: پستی، فرومایگی) (زُلت: لغزش، گناه)

اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت [هم‌خانواده عزیز و عزت]

(این چه سِر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به پندین اعزاز می‌فوانند)

مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت

کبریایی: منسوب به کبریا (حضرت کبریایی: خداوند تعالی)

(خاک در کمالِ منزلت و فواری، با حضرت عزت و کبریایی، پندین ناز می‌کند)

غَنّا*: توانگری، بی‌نیازی [غَنّا: موسیقی، نغمه، سرود / غنی: ثروتمند، توانگر]

سرّ: راز، نهان، قلب

(با این همه، **مُفَرّتِ غَنّا**، دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان ننهاد)

الطاف: جمع لطف، لطف‌ها، احسان‌ها

الوهِیّت*: خدایی، خداوندی

ربوبیّت*: الوهِیّت و خدایی، پروردگاری

(الطافِ الوهِیّت و کلمتِ ربوبیّت، به سرّ ملائکه فرو می‌گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»)

ازل: زمان بی‌آغاز، همیشگی

ابد: زمان بی‌پایان

(شما چه می‌دانید که ما را با این مَشْتی فاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟)

معذور: ملامت ناشده، بدون گناه (هم‌خانواده عذر و معذرت)

(معزورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است.)

دستکاری: دست بردن در چیزی، تصرف کردن، اعمال قدرت

(روزگی چند صبر کنید تا من بر این یک مَشْت فاک، دست‌کاری قدرت بنمایم)

نقش: تصویر، شکل

بوقلمون: هر چیز رنگارنگ یا رنگ به رنگ شونده (در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید)

کَرَم: بخشش، جوان‌مردی، بزرگی (هم‌خانواده کریم و تکریم)

یَد: دست (پس از ابر کَرَم، بارانِ مَهَبّت بر فاک آدم بارید و فاک را گِل کرد و به یَرِ قدرت از گِل، دل کرد.)

فتنه: شورش، آشوب، شلوغی

شور: شوق و هیجان (از شبنمِ عشق، فاک آدم گِل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد)

نَشْتَر: نیشتر، چاقوی فلزی نوک تیز، تیغ جراحی

(سر نَشْتَرِ عشق بر رگِ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد)

جَلّت*: بزرگ است. (**حضرت جلت*:** خداوند، باری تعالی) [هم‌خانواده جلیل و تجلیل]

تصرف: دست در کاری کردن، دخالت، تأثیر، نفوذ

(مُفَرّتِ بَلّت به فراوندی فویش، در آب و گِل آدم، فَعِلِ شَبّاروز تصرف می‌کرد)

عنایت*: توجه، لطف، احسان (آن را به نظر عنایت، پرورش می‌داد)

گماردن: قرار دادن

نظر گماردن: نگاه کردن، توجه کردن

(اگر من نظری به سنگ بر، بگمارم / از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم)

در دامن آویختن: متوسل شدن، با اصرار چیزی را خواستن (کنایه)

به هزار دست در آویختن: با تمام وجود گرفتن چیزی (کنایه)

(اگر معشوق فوادر که از او بگیریزد، او به هزار دست در دامنش می آویزد.)

خزاین*: جمع خزانه، گنجینه‌ها

غیب: نهان از چشم، ناپیدا، باطن

گوهر: جوهر، سنگ گرانبها از قبیل مروارید، الماس و امثال آنها، استعاره از هر چیز با ارزش (اینجا عشق و محبت)

(هر لفظه از فزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می‌کردند)

نفایس*: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها

دفعین: پنهان، مدفون

(هرچه از نفایس فزاین غیب بود، جمله در آب و گل آرم، دفعین کردند.)

ابدی: جاودانی، پاینده

سرشتن: خمیر کردن، مخلوط کردن، ساختن

(به آبِ حیات ابدی سرشتند و به آفتابِ نظر پیرو کردند.)

خزانه: گنجینه

خازنان: نگهبانانِ خزینه، خزینه‌داران (اینجا فرشتگان)

(گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود.)

معرفت: شناخت

مُلک: پادشاهی، سرزمین، عالم ماده (مُلک: شاه)

ملکوت*: عالم غیب، جهان بالا

عرضه: نمایش، ارائه

(گوهرِ محبت بود که در صدفِ امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر مُلک و ملکوت عرضه داشته)

استحقاق: سزاواری، شایستگی

خزانه‌گی: خزانهداری، نگهبانی و نگاه‌داری

(هیچ کس استحقاق فزائگی و فزانه‌داری آن گوهر نیافته، فزائگی آن را دل آدم لایق بود)

مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده‌است.

(ملایکه مقرب، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند.)

ابلیس: شیطان، یکی از فرشتگان که با نافرمانی از درگاه خدا رانده شد.

تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار بردن، نیرنگ‌سازی

طواف: دور چیزی گشتن، از اعمال حج (تا ابلیس پُر تلبیس یک باری گرد او طواف می‌کرد.)

قالب: جسم، تن، بدن، کالبد (غالب: چیره، مسلط)

برمثال: مانند (مثال دادن: فرمان دادن)

کوشک: قصر و هر بنای رفیع

(پون ابلیس، گرد قالب آدم برآمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت)

آفت: آسیب، زیان، صدمه

موضع: محل، جای، جایگاه (اگر ما را آفتی رسد از این شفص، از این موضع تواند بود)

اندیشه: فکر، گمان، ترس، بیم (با صد هزار اندیشه، نومید از دل بازگشت)

بار ندادند: اجازه ندادند.

مردود: رد شده، رانده شده (ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.)

مرصاد: کمینگاه

عباد: جمع عبد، بندگان

معاد: بازگشت، عالم آخرت

نجم: ستاره (مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، نعم الدین رازی (معروف به دایه))

تحصیل: به دست آوردن

رغبت: میل و اراده، خواست

صادق: راستین (تا در تمهیل فضل و ادب رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت)

سؤال: درخواست، تقاضا

تمنا: آرزو، درخواست، خواهش (ارباب همتیم و زبان سؤال نیست / در حضرت کریم تمنا چه حاجت است؟)

اجرت: اجر، پاداش، دستمزد

رأفت*: مهربانی، شفقت [رفعت: بلندی، والایی]

لؤلؤ: مروارید

متألّی*: درخشان، تابان

هیئت*: شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم

جانانه: محبوب، معشوق (نیست جانش مفرم اسرار عشق / هر که را در جان غم جانانه نیست)

سماوات: آسمانها

جبال: کوهها

ظلم: بسیار ظالم

جهول: بسیار نادان

احزاب: گروهها

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا بَقِيْلًا) (احزاب: ۷۲)

درس هفتم: آفتاب حُسن

نمودن: نشان دادن

(بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست)

حُسن: خوبی، نیکویی، زیبایی

مشعشع*: درخشان، تابان (ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر / کان پهره مشعشع تابانم آرزوست)

ناز: عشوه، کرشمه، لطف

(گفتی ز ناز «بیش مرئیان مرا، برو» / آن گفتند که «بیش مرئیانم» آرزوست)

سست عناصر*: بی‌اراده، بی‌غیرت [کنایه از افراد بی‌خیال و بی‌اراده]

شیر خدا: کنایه از امام علی (ع)

دستان: زال، نام پدر رستم

(زین هم‌رهان سست عناصرِ دلم گرفت / شیرِ خدا و رستمِ دستانم آرزوست)

دی: دیروز، روز گذشته (دوش: دیشب)

شیخ: دانشمند دینی، عالم دین، مرشد، پیر

دیو: موجودی خیالی و افسانه‌ای که هیکل او شبیه انسان اما بسیار تنومند و زشت و دارای شاخ و دم است، موجود گمراه کننده و بدکار مثل شیطان.

دد: جانور درنده مثل شیر و پلنگ و گرگ و ...

ملول: غمگین (دی شیخ با پیراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و در ملولم و انسانم آرزوست)

دیده: چشم، پدیده‌های قابل مشاهده، دیدنی

صنعت: حرفه، ساختن

آشکار صنعت: صفت خداوند به معنای خداوندی که آفرینش او آشکار است

(پنهان ز دیرها و همه دیرها از اوست / آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست)

گروه‌های مهم املائی

*انواع و اصناف - وسایط گوناگون - گل و طین - اختصاصی دیگر - تعبیه و جاسازی - فرشتگان مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل - حضرت و آستانه - خلیفت و جانشین - عزت و ذوالجلالی - تاب و طاقت - قرب و هم‌جواری - نهایت بُعد - قربت و نزدیکی - طوع و رغبت - اکراه و اجبار - قهر و غضب - یک قبضه خاک - مکه و طائف - دندان تحیر - خوار و ذلیل - اعزاز و بزرگداشت - مذلت و فرومایگی - غنا و بی‌نیازی - الطاف الوهیت - حکمت ربوبیت - سر ملائکه - ازل تا ابد - معذور و مقبول - نقش‌های بوقلمون - نظر عنایت - از او بگریزد - در او آویزد - نفایس خزاین غیب - آب حیات - نظر خازنان - گوهر محبت - صدف امانت معرفت - عرضه و ارائه - استحقاق خزانگی - ملایکه مقرب - ابلیس پُر تلیس - طواف کردن - قالب آدم - آسیب و آفت - موضع و مکان - مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد - نجم‌الدین رازی معروف به دایه - تحصیل فضل - رغبتی صادق - رتبه و منزلت - خواهش و تمنا - حاجت و نیاز - مزد و اجرت - رأفت و شفقت - متألّی و تابان - ظاهر و هیئت - محرم اسرار

*آفتاب حسن - چهره مُشعشع - همراهان سست عناصر - آن آشکار صنعت پنهان -

تاریخ ادبیات

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد: نجم‌الدین رازی (معروف به دایه)

غزلیات شمس: جلال‌الدین محمد مولوی